

فصلنامه سیاست‌های راهبردی و کلان / سال چهارم، شماره شانزدهم، زمستان ۱۳۹۵ / صفحات ۴۰-۱۹

## چشم انداز نظری ساختار و کنش در تبیین رفتار سازگاری نسبت به خشکسالی

عادل سلیمانی<sup>۱</sup>، حسن افراخته<sup>۲</sup>، فرهاد عزیزپور<sup>۳</sup>، اصغر طهماسبی<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۵/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۰۷

### چکیده

هدف کلی پژوهش حاضر، تحلیل تأثیر عاملیت و ساختار بر رفتار سازگاری نسبت به خشکسالی بر مبنای بررسی متون است. در این راستا ابتدا نقش عاملیت و ساختار در پژوهش‌های علوم اجتماعی و شناخت جهان بر پایه نظریه‌های اجتماعی و به‌ویژه نظریه ساخت‌یابی‌گیدنز تبیین شد. سپس در راستای تحقق اهداف اسناد بالادستی نظیر سند چشم‌انداز و نقشه جامع علمی کشاورزی کشور، چگونگی پیوند میان ساختار و کنش در شرایط خشکسالی، به منزله بافت اجتماعی یا محیطی که در آن افراد زندگی و کار می‌کنند، مورد تحلیل قرار گرفت. در ادامه رویکردهای مختلف ارائه شده در مطالعات سازگاری و آسیب‌پذیری نسبت به مخاطرات محیطی تشریح شد. حاصل تحلیل‌ها نشان داد که بر مبنای نظریه‌ی مذکور، همه فعالیت‌های سازگاری نسبت به خشکسالی، درون بافت اجتماعی شکل می‌گیرد و ارتقای ظرفیت سازگاری بدون ملاحظه بافت اجتماعی نمی‌تواند به روشنی درک شود، زیرا بافت زمینه‌ظهور، طراحی، اجرا و استفاده از راهبردهای سازگاری را فراهم می‌نماید. این رویکرد امکان بررسی و تحلیل جامع و منطبق بر واقعیت‌های اجتماعی رفتار سازگاری جوامع محلی را به خشکسالی فراهم خواهد کرد و در نتیجه پیوند دهنده‌ی راهبردهای کلان سازگاری با راهبردهای خرد جوامع محلی در حوزه‌ی مطالعات سازگاری، آسیب‌پذیری و حتی تاب‌آوری به مخاطرات محیطی نظیر خشکسالی خواهد بود.

**واژگان کلیدی:** نظریه اجتماعی، سازگاری، نظریه ساخت‌یابی، خشکسالی.

۱. دانشجوی دکتری جغرافیا و برنامه ریزی روستایی دانشگاه خوارزمی تهران

**Email:** AdelSulaimany@Gmail.com

۲. استاد دانشکده علوم جغرافیایی دانشگاه خوارزمی تهران

۳. استادیارهای دانشکده علوم جغرافیایی دانشگاه خوارزمی تهران

صحت مطالب مقاله بر عهده نویسنده است و مقاله بیانگر دیدگاه مجمع تشخیص مصلحت نظام نیست\*

## مقدمه

نظریه اجتماعی<sup>۱</sup> تلاش برای سامان بخشی و توجیه نظری، عملی هدفدار و معطوف به جامعه است و از آن برای مطالعه و تفسیر پدیده اجتماعی در درون مکتب ویژه فکری استفاده می‌شود. خاستگاه تاریخی نظریه اجتماعی قدری دشوار است، اما از نظر برخی صاحب نظران بنیان‌های نظری آن به یونان باستان باز می‌گردد. نظریه اجتماعی دارای ماهیتی دو سویه بوده و چهار جنبه مهم را در بر می‌گیرد. به منظور شناخت کافی و بررسی آن لازم است هر دو سویه آن مورد توجه قرار گیرد. انتخاب یکی از دو سویه در آغاز می‌تواند نظریه پرداز را به جهت‌های متفاوت سوق دهد؛ هر تلاشی برای حل یکی از آنها در مقابل دیگری به معنی نادیده گرفتن بسیاری از پدیده‌هاست (داورپناه و سالاری، ۱۳۹۰؛ ۹).

۱- فرد/ جامعه: هر نظریه اجتماعی باید چیزی درباره افراد و پیوند آنها با هر آنچه که جامعه می‌نامیم، بیان کند. پرسش پایه‌ای این است که کدام ارجح است، فرد یا جامعه؟

۲- کنش/ ساختار: هر نظریه اجتماعی باید چیزی درباره کنش انسانی، اعم از فردی یا جمعی، و ساختار اجتماعی یا سازمان اجتماع بگوید. پرسش اساسی این است که کدام یک تقدم دارد، کنش یا ساختار؟

۳- یکپارچگی اجتماعی/ یکپارچگی نظام: در واقع بسط دوگانگی کنش/ ساختار است. یکپارچگی اجتماعی اشاره به چیزی است که کنشگران یا افراد را درون جامعه پیوند می‌دهد؛ یکپارچگی نظام اشاره به آن چیزی است که بخش‌های گوناگون جامعه را به هم پیوند می‌دهد. یکپارچگی به معنای هماهنگی نیست- افراد و بخش‌های جامعه ممکن است از رهگذر تضاد باهم پیوند یابند.

۴- مدرنیته/ سرمایه داری- سوسیالیسم: دوگانگی چهارم به نسبت متفاوت است به این ترتیب که سه مورد اول در هر جامعه ای مطرح است ولی این مورد فقط در جامعه مدرن پس از انقلاب صنعتی مطرح است. در واقع نوعی دوگانگی فرعی است (کرایب، ۱۳۸۲؛ ۳۶-۳۷).

نظریه‌های اجتماعی را از دیدگاه نقش کارگزار (عاملیت) و ساختار در تبیین پدیده‌های اجتماعی می‌توان به دسته‌های زیر تقسیم کرد:

۱: نظریه‌های کارگزار محور (اراده گرایی)

۲: نظریه‌های ساختار محور

۳: نظریه‌های کارگزار درون ساختاری

در دیدگاه اراده‌گرایی تبیین پدیده‌های اجتماعی را باید از فرد شروع کرد و او عامل و علت اصلی پدیده‌ها و پیامدهای آنها به شمار می‌رود. از این رو، بسیاری از پدیده‌های اجتماعی دستاورد عمل‌های هدفمند، نیت مند و ارادی عاملان است. ساختار گرایی نقش فرد را در وقوع رخداد‌های اجتماعی مهم نمی‌داند. ادعای ساختارگرایی

## 1. Social theory



این است که جامعه‌ها سیستم‌های در هم تنیده‌ای هستند که ساختارهای اجتماعی بسیار گوناگونی را در دل فرد جای داده‌اند. این گروه بر این باورند که ساختارها تعیین کننده رفتار کارگزاران هستند. با مشخص شدن شالوده ساختارها می‌توان کنش‌های افراد و کارگزاران را پیش بینی کرد، چرا که افراد فراتر از چارچوب یا ساختارها نمی‌توانند عمل کنند و کنش فردی در داخل ساختار امکان پذیر است (داورپناه و سالاری، ۱۳۹۰؛ ۹۰ به نقل از گیدنز، ۱۳۸۳). بنابراین، فهم هر گونه پدیده‌ای در اجتماع مستلزم فهم ساختارهای آن جامعه است. به زعم اطهری (۱۳۹۰)، علاقه به پیوند ساختار و عاملیت در کارهای شماری از نظر پردازان وابسته به سنت اروپایی به چشم می‌خورد. ساخت یابی گیدنز (۱۹۷۹، ۱۹۸۲، ۱۹۸۴) پیوند میان عاملیت و فرهنگ در کارهای آرچر (۱۹۸۸)، نظریه ساختمان ذهنی و زمینه بورديو (۱۹۷۷، ۱۹۸۴)، تلاش فراوان هابرماس برای تلفیق جهان حیاتی - زیست جهان و نظام (۱۹۸۴، ۱۹۸۷)، ساختار بندی لوكز (۱۹۷۷) و سرانجام رهیافت تولید نفس جامعه تورن (۱۹۸۰) از جمله این تلاش‌ها هستند. لذا می‌توان گفت تلفیق‌گرایی سومین رویکرد از نظریه‌پردازی اجتماعی در سه دهه آخر از قرن بیستم است که متأثر از دو رویکرد اثبات‌گرا و تفسیرگرا و به عبارتی کنش‌گرایان و اختیارگرایان افراطی و قائلین به آزادی بی حد و حصر برای کنشگر از یک سو، و ساختارباوران و جبرگرایان در مقیدکنندگی ساختار، جامعه و نظام بر کنشگر (انفعال کنشگر) از سوی دیگر، به طور همزمان است. تلفیق‌گرایان پیروان هر رویکرد را به تنهایی دارای کاستی‌هایی در روش و تقلیل‌گرا محسوب می‌کنند و خود به تبیین نظریه‌ای تلفیقی با رابطه‌ای دیالکتیکی و بازتابنده در چهارچوبی تاریخی و پویا (جهان مدرن) و مبتنی بر فرهنگ، ارتباطات و زبان می‌پردازند (توحیدفام و حسینیان امیری، ۱۳۸۸؛ ۷۹). در واقع نظریه‌های تلفیقی که از دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی ظهور یافت نوعی نگاه انتقادی به تاریخ نظریه‌پردازی در جامعه‌شناسی را مطرح نمودند. این نظریه‌ها ضمن بررسی تاریخ نظریه‌پردازی، نظریه پردازان را در دو اردوگاه خرد و کلان قرار داده‌اند در یک سو نظریه‌هایی قرار دارند که تمرکز آن‌ها بر مفهوم کنش اجتماعی است (نظریه‌های خرد) و در سویی دیگر نظریه‌هایی که تمرکز آن‌ها بر مفهوم ساختارهای اجتماعی است (نظریه‌های کلان) (صدیقی، ۱۳۸۹؛ ۱۴۱). آنتونی گیدنز به عنوان یکی از اندیشمندان که در پی تلفیق نظریه‌های خرد و کلان برآمده در این حوزه نظریه ساخت یابی را مطرح نمود. وی با طرح «نظریه ساختاریابی» خود مدلی پویا از رابطه کارگزار - سیستم یا به تعبیری استقلال و محرکی انسان از یک سو و ساماندهی نهادها در تعامل اجتماعی از سوی دیگر (دوسویگی ساخت) ارائه می‌دهد (توحیدفام و حسینیان امیری، ۱۳۸۸؛ ۷۹). گیدنز ساختار و کارگزار را در تبیین پدیده‌های اجتماعی دخیل می‌داند، بدون این که یکی را تبیین کننده دیگری بداند. در دیدگاه گیدنز مفهوم ساخت یابی دربردارنده مفهوم دوسویگی ساخت و بیانگر وابستگی دوجانبه ساخت و عاملیت است. منظور از دو سویگی ساخت این است که ویژگی‌های ساختاری نظام‌های اجتماعی هم وسیله و هم نتیجه کارهایی است که نظام‌های پیش گفته را تشکیل می‌دهند (گیدنز، ۱۳۸۳). گیدنز اظهار می‌دارد که نظریه ساخت یابی، شناخت انتزاعی درباره ویژگی‌های کلی و عام جامعه در اختیار ما قرار می‌دهد، اما به روشنی به تشریح یا توصیف مسئله‌های پایه‌ای، یا



رویدادهای ویژه تاریخی یا فرهنگی پیوندی نداشته و بدین کار نمی‌پردازد. این نظریه تصور و برداشتی از امکانات و استعدادهای بنیادی موجود در زندگی اجتماعی را به دست می‌دهد. تحلیل‌ها و بررسی‌هایی که به وسیله نظریه ساخت یابی هدایت می‌شود همیشه به محیط‌ها و زمینه‌های تاریخی، محدود می‌شود. گیدنز نظریه ساخت یابی خود را میان دو موضع نظریه‌های در پیوند با جمع از یکسو و نظریه‌های در پیوند با فرد از سوی دیگر به وجود آورد. او در میان این دو، نظریه مشترکی را می‌یابد تا بر پایه آن تصور، نظریه ساخت یابی خود را تدوین کند. بر این مینا، گیدنز بر این باور است که هر چیزی در زندگی اجتماعی در برگیرنده نظام جهانی است که وضعیت فکری یک فرد در نتیجه تعامل با آن بوجود می‌آید. به سخنی دیگر، گیدنز بر این باور است که ساختار به عنوان یک نظم جهانی بر رفتار افراد جامعه به واسطه تعاملی که در محیط اجتماعی برقرار می‌کند، تأثیر می‌گذارد و یک کردار (راه و رسم) اجتماعی به وجود می‌آید. به باور گیدنز ساختارها به طور مستقل وجود ندارند، بلکه در لفاف کنش‌ها پوشیده‌اند. آنها فقط در کنش و به واسطه کنش وجود دارند که آنها را تولید و بازتولید می‌کند. وی کنشی را که در داخل ساختارها (قواعد) انجام می‌گیرد، کردار اجتماعی می‌نامد. هر فرایندی از کنش دستاورد چیز تازه‌ای است، دستاورد عمل تازه‌ای؛ اما در همین حال همه کنش‌ها استمرار گذشته‌اند، گذشته‌ای که فراهم آورنده ابزارهای آغاز کنش است. بنابراین، ساختار را نه به عنوان مانع کنش، بلکه باید به عنوان چیزی که در ایجاد کنش نقش پایه ای دارد در نظر گرفت.

به باور گیدنز، تقسیم‌بندی اساسی در جامعه‌شناسی و نظریه اجتماعی، همان است که میان دو رویکرد به تحلیل اجتماعی وجود دارد: رویکرد عامل محور و رویکرد ساختارمحور. رویکرد اول به افراد، مقاصد و نیت‌ها، انگیزه‌ها، باورها و ارزش‌ها به منزله عوامل شکل دهنده به حیات اجتماعی توجه دارد. رویکرد دوم برای تبیین زندگی فردی و اجتماعی بر فرایندهایی همچون پویای سازمانی یا طبقاتی تأکید دارد. به تعبیری دیگر، ارکان اصلی این نظریه، که همان "عاملیت و ساختار" هستند را می‌توان به شرح ذیل می‌توان تعریف نمود:

عاملیت (agency): از این مفهوم برای بیان میزان اراده آزاد افراد در کنش‌های اجتماعی شان استفاده می‌شود. میزان عاملیت و اراده ما به میزان فشارهایی بستگی دارد که ساختارها به ما وارد می‌سازند. عاملیت بعضی افراد به علت عوامل ساختاری (مثل فقر) از عاملیت برخی دیگر کم‌تر است. همچنین برخی شرایط (مثل یک وضعیت سیاسی مستبدانه) منجر به کاهش عاملیت همه افراد می‌شود (جلایی پور، ۱۳۸۷؛ ۴۷۷)، به دیگر سخن انسان‌ها موجوداتی هستند که دارای علم و نیت هستند و رفتار آنها مبتنی بر دلیل و سنجش و ارزیابی عاقلانه و محاسبه‌گرایانه است، این مورد دیدگاهی سوژه محور است.

ساختار (structure): ساختار یکی از مفاهیم کلیدی جامعه‌شناسی است. از این مفهوم معمولاً برای اشاره به الگوهای تکرار شونده رفتار اجتماعی استفاده می‌شود. از آنجا که این رفتارها فراگیر، مستمر و قاعده‌مند هستند، بر سایر انسان‌ها تأثیر می‌گذارند و آنان را مقید و محدود می‌سازند. ما معمولاً رفتارمان را با فشارهایی هماهنگ



می‌کنیم که از سوی ساختار اجتماعی بر ما وارد می‌شود. برای مثال، هنگام وقوع خشکسالی هزینه‌ها را کاهش داده و در روابط خود از الگوهای رایج پیروی می‌کنیم (همان، ۴۷۷).

گیدنز به جای فرض رابطه‌ای تعاملی میان فرد (عاملیت) و جامعه (ساختار اجتماعی)، پیشنهاد می‌کند که عاملیت و ساختار را وجوه مختلف کلیه اعمال اجتماعی بدانیم. در این راه از مفهوم دوگانگی ساختاری استفاده می‌کند. به بیان دیگر ساختارهای اجتماعی هم وسیله کنش‌اند یا کنش را ممکن می‌سازند و هم خود به وسیله کنش اجتماعی بازتولید می‌شوند. این رویکرد ساختارهای اجتماعی را بیشتر به صورت نظمی مجازی می‌بیند تا به شکل یک واقعیت اجتماعی مجزای از فرد. منظور گیدنز از نظم مجازی آن است که ساختار در ذهن افراد وجود دارد. نکته کلیدی آن است که حیات اجتماعی نه مجموعه‌ای از کنش‌های فردی و نه مجموعه‌ای از ساختارهای اجتماعی است بلکه به مثابه فرایندی در نظر گرفته شده است که مفهوم کلیدی آن عمل اجتماعی است و دارای دو جنبه عاملانه و ساختاری است (ابوالحسن تنهایی و حکیمی، ۱۳۹۱؛ ۴۳). همچنین از بعد جغرافیایی نیز چنین استنباط می‌گردد که در نظریه ساخت یابی، فرد و ساخت نظام اجتماعی در زمان و مکان به همدیگر ارتباط پیدا می‌کند و قلمرو مطالعات علوم اجتماعی بررسی اعمال اجتماعی است که در پهنه‌ی زمان و مکان نظم پیدا کرده‌اند. زمان و مکان در نظریه گیدنز متغیرهای تعیین کننده‌ای هستند. هر دو این متغیرها بستگی به حضور آدم‌های دیگر در زمان و مکان دارند. شرط اساسی کنش متقابل رودرو این است که به گونه‌ای دیگران در همان زمان و مکانی که کنشگر وجود دارد حضور داشته باشند. به هر روی نظام‌های اجتماعی در زمان و مکان گسترش می‌یابند و در نتیجه دیگران ممکن است در آن شرایط، حضور نداشته باشند. یک چنین فاصله گیری زمانی و مکانی در جهان امروزی بر اثر صورت‌های نوین ارتباطات و حمل و نقل بیش از پیش افزایش یافته است (ریترز، ۲۰۰۶: ۱۳۷۷). بنابراین نظریه ساختار بندی به جای تأکید بر جوامع بشری بر سازماندهی‌های نهادها در راستای زمان و مکان تأکید دارد.

از طرفی در راستای تحقق اهداف سند چشم انداز بیست ساله‌ی جمهوری اسلامی ایران، بخش کشاورزی می‌بایست قادر به تأمین امنیت غذایی کشور گردد و مقام نخست و مرجعیت را در حوزه‌ی علم و فناوری بخش کشاورزی در سطح منطقه و جهان اسلام کسب نماید، همچنین براساس نقشه جامع علمی کشاورزی کشور، تغییرات اقلیمی، خشکسالی و مخاطرات محیطی به عنوان یکی از چالش‌های کلان بخش کشاورزی کشور مطرح شده است (نقشه جامع علمی کشاورزی، ۱۳۹۱). این درحالی است که بروز خشکسالی در مناطق مختلف کشور، آسیب پذیری‌های متنوعی را به دنبال داشته است. در این بین معیشت در جوامع محلی به شدت از شرایط آب و هوایی تأثیر می‌پذیرد و وقوع خشکسالی در این جوامع به خسارت‌ها و پیامدهای متعدد اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی می‌انجامد (پورطاهری و همکاران، ۱۳۹۲: ۱). لذا چگونگی پیوند ساز و کارهای مدیریت این بلای خزنه، با در نظر گرفتن ساختارها و فرآیندهای کلان و استراتژی‌های سازگاری در سطح خرد مساله‌ی اصلی تحقیق حاضر است که تبیین آن نقش مهمی در مدیریت اثربخش و کارآمد این بلای طبیعی خواهد داشت.



## ۱. پیشینه‌ی سازگاری و انواع آن

در ساده ترین تعریف، سازگاری در سیستم‌های اجتماعی به شیوه‌ها و روش‌هایی اشاره دارد که مردم در برابر کاهش اثرات تغییرات اقلیمی به منظور تامین معیشت و رفاه خود به کار می‌برند و با تغییر محیط شان از فرصت‌های جدید سود می‌برند (TERI, 2007). در این راستا، مجمع بین دولتی تغییرات اقلیمی، (۲۰۰۱) سازگاری را این گونه تعریف نموده است " انطباق سیستم‌های طبیعی و انسانی در پاسخ به محرک‌های مورد انتظار یا واقعی یا اثرات آن‌هاست، تا آسیب‌های وارده را با بهره‌گیری از فرصت‌های مفید، تعدیل نماید (IPCC, 2001: 72)

سازگاری یک اصطلاح نسبی است که دربرگیرنده‌ی تغییر و دگرگونی در عاملی (نظیر سیستم‌های مورد علاقه، فعالیت، بخش، جامعه یا منطقه) و عوامل دیگری (نظیر استرس‌ها یا محرک‌های آب و هوایی) است. توصیف سازگاری مستلزم طرح سؤالاتی نظیر آن است که، چه کسی و یا چه چیزی سازگار می‌شود، محرک‌ها بر کدام سازگاری اعمال می‌شوند و فرایندها و اقسام آن چقدر طول می‌کشد (Smit et al., 2000; 230). سازگاری‌ها در اشکال بسیار متنوعی مطرح شده است و انواع سازگاری بر اساس ویژگی‌های متعددی متمایز و شناخته شده‌اند (Bryant et al., 2000; Reilly and Schimmelpfennig, 2000). انسان ذاتاً موجودی سازگار است. هنگامی که با بلایی‌هایی نظیر استرس‌های اقلیمی، فردی و جوامع انسانی مواجه گردد سازگار خواهد شد. این توانایی ذاتی یک شخص برای سازگاری با محیط به سازگاری واکنشی یا خودبخودی اشاره دارد که شخص به یک استرس دریافتی پاسخ می‌دهد. غالباً این شیوه از انطباق بر مباحث مربوط به تغییرات اقلیمی چیره و حکم فرماست (Tompkins and Adger, 2005). مفهوم مکمل در برابر انطباق فعالانه یا خودبخودی، سازگاری پیش بینی شده یا برنامه ریزی شده است (Fankhauser et al., 1999). چنین سازگاری‌هایی بر مبنای توانایی‌های اشخاص جهت درک آنچه ممکن است در آینده‌ی مشابه روی دهد استوار است، اما این سازگاری‌ها تحت تأثیر توانایی‌های افراد برای یادگیری از تجربیات گذشته، به ویژه آنچه در شرایط مشابه انجام شده یا نشده، نیز قرار می‌گیرند. با وقوع تغییرات اقلیمی، تجارب گذشته الزاماً دوباره تکرار و آغاز نمی‌گردد (Milly et al., 2008) بلکه در آن درس‌های مهمی وجود دارد که می‌توان از تجربیات گذشته در بررسی سازگارهای مورد انتظار به ویژه در شناسایی مکانیسم اجتماعی که ممکن است تسهیل کننده و نه بازدارنده‌ی امر سازگاری فعالانه یا منفعلانه باشد، استفاده نمود (Adger, 2001; Haddad, 2005). سازگاری‌های مستقل یا خودبخودی به انطباقی که بدون مداخله‌ی مستقیم یک عامل، در مکانی، پاسخی واکنشی به محرک اقلیمی (پس از آشکار شدن اثرات اولیه‌ی آن) ارائه می‌شود اشاره دارد. از این مطلب چنین استنباط می‌گردد که سازگاری‌های مستقل در سنجش پیامدها و آسیب پذیری مورد استفاده قرار می‌گیرند. سازگاری‌های برنامه ریزی شده نیز می‌توانند بصورت واکنشی یا پیش بینی شده مطرح گردند (قبل از ظهور اثرات). در عین حال سازگاری‌ها می‌توانند کوتاه مدت یا بلند مدت، محلی یا گسترده باشند و کارکردهای متنوع و اشکال بیشماری را در برگیرند.

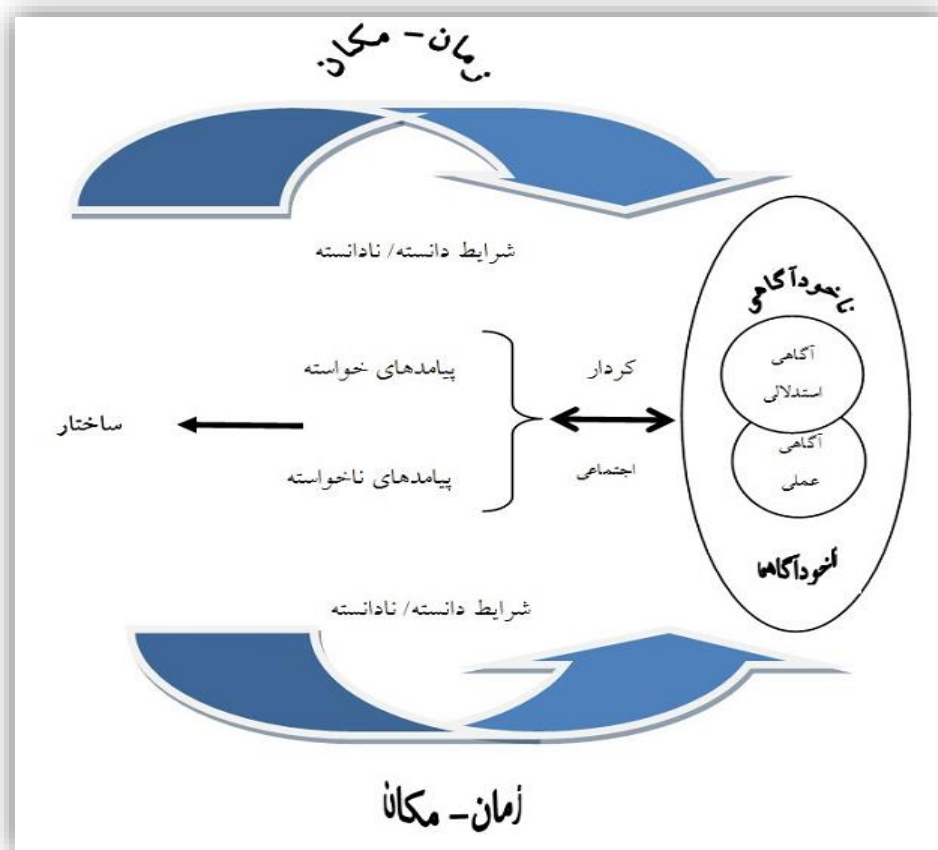


## ۲. چارچوب نظری

به منظور ارائه‌ی طرحی نظری برای کاربرد عملی نظریه‌ی ساخت‌یابی گیدنز و تبیین کاربرد آن در عمل برای تحلیل پدیده‌های اجتماعی می‌توان چنین استنباط نمود که این نظریه، نوعی بینش برای تحلیل زیست اجتماعی زندگی مدرن ارائه می‌دهد. لذا این سوال مطرح می‌گردد که به این اعتبار، آیا می‌توان قالبی از آن استخراج کرد که به کمک آن به تحلیل پدیده‌های انضمامی اجتماعی مباردت ورزید؟ در ادامه سعی می‌گردد مصداقی از این نظریه ارائه گردد. همان گونه که قبلاً بیان شد، گیدنز بین خردترین سطوح جامعه (مثلاً سازگاری شخصی و مستقل) و سطوح کلان (سازگاری برنامه ریزی شده) ارتباط می‌بیند و معتقد است نمی‌توان آن‌ها را به صورت جداگانه فهمید، چرا که تأثیر آن‌ها برهم غیرقابل چشم پوشی است (جلایی پور، ۱۳۸۴: ۲۳). با این وصف، برای نمونه در مباحثی چون برنامه ریزی اجتماعی و توسعه اجتماعی نه توسعه از بالا به پایین وافی به مقصود خواهد بود و نه توسعه از پایین به بالا، این دو سطح خواه ناخواه در ارتباطی دو طرفه با یکدیگر پیش می‌روند. البته این ارتباط میان دو امر جداگانه نیست بلکه وجوه و جنبه‌های متفاوت از یک امر واحد است. نظیر ارتباطی که میان دو روی یک کاغذ وجود دارد. یک سطح سطح دیگر را باز تولید می‌کند، هرچند در این روند امکان بالقوه برای ایجاد تدریجی و کند نیز در هر سطح وجود دارد.



شکل-۱. مدل شماتیک برگرفته از نظریه ساخت یابی گیدنز (صدیقی، ۱۳۸۹؛ ۱۶۲)



در یک ارزیابی کلی به نظر می‌رسد نظریه ساخت یابی امکان پژوهش‌های تطبیقی را فراهم می‌آورد. بر مبنای این مدل می‌توان نوعی از پژوهش تطبیقی را سامان داد میان تیپ ایده آل مورد بررسی (سازگاری برنامه ریزی شده) و آن چه که در عمل محقق شده (سازگاری مستقل) است. تیپ ایده آل مورد بررسی از آگاهی استدلالی عاملان اجتماعی قابل استخراج است که هم می‌توان با روش‌هایی چون مصاحبه ساخت یافته به آن دست یافت و هم می‌توان با تحلیل اسناد و مدارک رسمی موجود درباره‌ی آن پدیده به آن پی برد. اما، چنان که گیدنز اظهار نموده هیچ پدیده‌ی اجتماعی صرفاً محصول آگاهی استدلالی عاملان اجتماعی نیست. در این خصوص آگاهی عملی عاملان اجتماعی اهمیتی به سزا دارد. در این سطح از تحلیل لازم است با روش‌هایی چون مشاهده و مهم



تر از آن با روش‌های مشارکتی و تکنیک‌های تسهیل‌گری به کردار عاملان اجتماعی درگیر در پدیده‌ی مورد نظر پی برد. در نهایت با ترکیب این دو سطح است که می‌توان ساختار پدیده‌ی مورد بررسی را استخراج کرد. به این ترتیب، امکانات بالقوه تغییرات ساختاری در پدیده‌ی مورد بررسی که از جمله ناشی از عدم انطباق داده‌های حاصل از بررسی آگاهی استدلالی و آگاهی عملی عاملان است و نیز با ردیابی نتایج ناخواسته و شرایط نادانسته کردار عاملان میسر می‌شود.

### ۳. رویکردها و رهیافت‌های آسیب‌پذیری و سازگاری نسبت به خشکسالی

پژوهشگران مخاطرات محیطی با رویکردهای متفاوتی مفهوم ساختار و کنش را در قلمرو آسیب‌پذیری و سازگاری به خشکسالی مورد مطالعه قرار داده‌اند. از نظر برخی، کلید فهم سازگاری به خشکسالی، ریشه در رویکرد نظام مدار یا ساختاری دارد. به طوری که عمل تا حد زیادی براساس ویژگی‌های نظام‌های روستایی که با آنها در تعامل هستند، تعیین شده و می‌تواند به منزله پاسخ‌های پیش‌بینی‌پذیر به برون‌دادهای نظام مفهوم سازی شود. دیگران برای تبیین چگونگی، فعالیت‌های سازگاری نسبت به خشکسالی از رویکرد کاربرمدار یا عمل‌مدار استفاده کرده‌اند، این موضوع در دیگر رشته‌ها نیز پیشینه دارد. یافته‌ها نشان می‌دهد که در جنبه‌های نظری و عملی پدیده‌های مورد مطالعه، توافق اندکی میان طرفداران هر دو رویکرد وجود دارد. پر واضح است که بکارگیری هر کدام از این رویکردها، نسبت به دیگری دارای نقاط ضعفی هستند. رویکردهای ساختاری یا نظام‌مدار نمی‌تواند برای "کنش" و رویکردهای کاربرمدار نمی‌تواند برای "ساختار" مناسب باشد. رویکرد نظام‌مدار به پیوند میان ساختار و کنش با استراتژی از "بالا به پایین" می‌پردازد. در اصل، ساختار دارای برتری هستی‌شناسانه‌ای است و عمل تابع آن است. با این وجود، مفهوم ساختار امری تصویری است و به همین خاطر نمی‌توان آن را به سطح تعامل‌های اجتماعی و عمل‌های فردی تنزل داد (Sewell, 1992 in Rosenbaum, 1996). در رویکرد عمل‌مدار یا کاربرمدار، از استراتژی "پایین به بالا" برای تبیین پیوند میان ساختار و عمل استفاده می‌شود. تعامل اجتماعی مبنایی است که از آن همه عنصرهای دیگر اجتماعی پدیدار می‌شود. نهادها، ساختارهای اجتماعی و نظام‌های کلان اجتماعی تنها به واسطه تعامل‌های اجتماعی افراد شکل می‌گیرد. تفکر نظام‌مدار به خاطر ناتوانی‌اش در لحاظ نکردن پویایی افراد مورد انتقاد است (Dervin&Nilan, 1986;16, in Rosenbaum (1996). رویکرد کاربرمدار به خاطر افتادن در دامن فردگرایی روش‌شناسانه مورد انتقاد قرار گرفته است؛ چرا که پدیده‌های اجتماعی باید در قالب اقدام‌های ویژه فردی توضیح‌پذیر باشند (Knorr, 1988 in Rosenbaum, 1996). این وضعیت منجر به ناتوانایی در توجه مناسب به پدیده ساختاری به منزله نهاد می‌شود. زیرا ایجاد یک پدیده ساختاری مبتنی بر عمل‌های فردی مشکل است، به ویژه زمانی که تمرکز بر رویکرد کاربرمدار بر پایه الگوهای شناختی رفتار است. اهمیت این امر و دشواری‌های ذاتی در این موقعیت‌ها به روشنی توسط تامپسون (Thompson, 1989; 6) جمع‌بندی شده است: مسئله پیوند میان کنش و ساختار اجتماعی در بطن نظریه



اجتماعی جای دارد. در نوشته‌های بیشتر نظریه پردازان بزرگ این مسئله بروز کرده و به نظر می‌رسد به نوعی حل شده است. ولی چنین راه حل‌هایی در بیشتر موردها به تاکید بر یک مفهوم و نادیده گرفتن مفهوم دیگر منتهی شده است. به گونه‌ای که یا ساختار اجتماعی به عنوان موضوع اصلی مورد تحلیل قرار گرفته و عامل (عاملیت) نادیده گرفته شده و یا این که افراد به عنوان تنها عنصرهای تشکیل دهنده جهان اجتماعی مورد توجه قرار گرفته‌اند. در هر صورت، این مسئله حل نشده باقی مانده است. بنابراین در نظریه اجتماعی پرسش‌هایی مانند این که چگونه و به چه شیوه‌ای کنش عاملان فردی به ویژگی‌های ساختاری جامعه‌ها متعلق بدان پیوند خورده، بی پاسخ می‌ماند که مانع تحلیل‌های قاطع می‌شود.

در این راستا با تحلیل جهت گیری رویکردهای مطالعاتی متنوع آسیب پذیری نسبت به مخاطرات محیطی نظیر خشکسالی می‌توان دریافت که رویکردها و روش‌های از بالا به پایین، بر مبنای برخی از بنیان‌های نظری شکل گرفته‌اند، در حالی که رویکردها و روش‌های از پایین به بالا بیشتر به شرایط محلی نزدیک و مربوط هستند. مقایسه و تطبیق بین روش‌ها و درک فرایندهای متنوع آسیب پذیری از اتکا به شاخص‌ها (معمولا موقت) و استفاده از چارچوب‌های مفهومی رسمی و اقدامات عملیاتی (بر اساس برخی از تجارب) حکایت دارد که در جدول زیر این رویکردها ارائه شده است.

جدول-۱. جهت گیری رویکردهای مطالعاتی متنوع آسیب پذیری

رویکردها	مفهومی	شاخص محور	مبتنی بر عمل
رویکردهای از بالا به پایین	مبتنی بر نظریه: که برای گروه‌های آسیب پذیر منتخب و شاخص‌های مربوطه مفید است (مدل معیشت مراقبتی)	شاخص‌های همگون: یک مجموعه شاخص‌ها هستند، که همه آنها با اهمیت در نظر گرفته شده و با هیچ یک ساختار پیشینی را دربر نمی‌گیرند (به عنوان مثال، شاخص پایداری محیط زیست)	مبتنی بر مداخله: که برای مباحث خاص برجسته شده مفید است و غالبا برای اهداف سیاست گذاری کاربرد دارد



رویکردهای از پایین به بالا	شناسایی مشارکتی گروه‌های آسیب پذیر و فرایندهای آنان، انتخاب شاخص‌های کلیدی (نظیر نمایه مشخصات)	دامنه‌ی وسیعی از داده‌های جمع آوری شده، تجزیه و تحلیل به کارگیری تکنیک‌های خوشه‌ای (نظیر تکنیک‌های رگرسیونی طبقه بندی شده)	مدل آسیب پذیری تجربی توسعه یافته جهت پیشگویی پیامد مشاهده شده (نظیر سوء تغذیه)
----------------------------	--	--	--

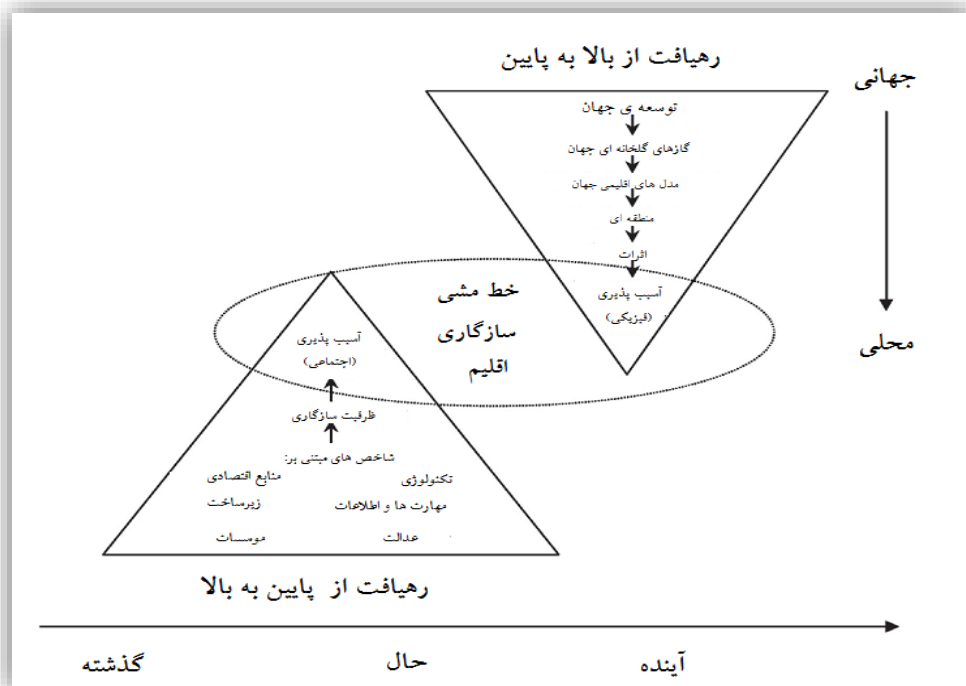
ماخذ: (Smith et al, 2003; 75)

جدول ۱ بیانگر آن است که رویکردهای از بالا به پایین و از پایین به بالا به ریشه‌ی چارچوب و ارتباط آن با داده‌های محلی، بستگی دارد. ستون‌ها منعکس کننده‌ی درجه تناسب چارچوب مفهومی با زیربنای نظری با انتخاب موقت شاخص‌ها یا اقدامات متعارف و رایج در حوزه‌ی سازگاری نسبت به مخاطرات محیطی است. استفان و داوونینگ (۲۰۰۱) جهت گیری رویکردهای مطالعاتی متنوع آسیب پذیری را در پژوهش خود به تشریح مورد بررسی قرار داده‌اند. در بهترین اقدام، بسیاری از اجزای این رویکردها ترکیب می‌گردد چرا که تلفیق رویکردهای مذکور به نوعی در نظر گرفتن همزمان عاملیت و ساختار را در فرایند آسیب پذیری نسبت به مخاطرات محیطی تبیین می‌نماید.

همچنین به طور کلی دو دیدگاه متضاد به منظور احتمالات مورد استفاده برای تغییرات اقلیمی جهت اتخاذ خط مشی سازگاری نسبت به تغییرات آب و هوایی مطرح است که در شکل زیر ارائه شده است (شکل شماره ۲). این بدان معنی نیست که دو رهیافت مذکور متناقض هستند در واقع این دو رهیافت برحسب خط مشی اطلاعاتی مکمل یکدیگرند، اما به وضوح به اطلاعات متفاوتی از تغییرات آب و هوایی نیازمند هستند.



شکل-۲. رهیافت‌های از بالا به پایین و از پایین به بالای استفاده شده برای آگاهی نسبت به خط مشی سازگاری اقلیمی به نقل از (Dessai & Hulme, 2004; 6)



رویکردهای آسیب پذیری فیزیکی و اجتماعی توسط کاتر (۱۹۹۶) بیان شد که لغات مبهمی را از لحاظ معنایی ارائه نموده و رویکردهایی را برای درک آسیب پذیری نسبت به مخاطرات محیطی نظیر خشکسالی بررسی کرده است (آسیب پذیری به عنوان موقعیتی پیش از وجود و از قبل و آسیب پذیری به عنوان پاسخی ایجاد شده). چندین عامل، رهیافت‌های از پایین به بالا و از بالا به پایین را در این حوزه متمایز می‌نماید که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرند.

ابتدا نوع و مقیاس واحد تحلیل و بررسی در حوزه‌ی آسیب پذیری و سازگاری است. به نظر می‌رسد محققان آسیب پذیری اجتماعی، واحدهای در معرض مخاطره قرار گرفته‌ی اجتماعی نظیر خانوارها، جوامع (Adger, 1999) و یا ملت‌های کوچک (Barnett, 2001) یا تمام ملت‌ها (Brooks and Adger, 2004) را ترجیح می‌دهند. در واقع بیشتر بر رفاه اجتماعی و اقتصادی جوامع محلی متمرکز شده‌اند. در مقابل، محققان آسیب



پذیری فیزیکی، واحدهای در معرض مخاطرات طبیعی یا فیزیکی را مدنظر قرار داده‌اند (مانند حوزه، اکوسیستم، پروژه‌های آبیاری، ساختمان‌ها و ...). به منظور کاهش و ساده سازی مشکلات، آنان مشکلات را به بخش‌هایی قابل تشخیص و فرایندهایی (که به تقلیل گرایی معروف است) شکسته‌اند، معمولاً حذف عنصر انسانی پیش بینی را سخت و دشوار می‌نماید. در اصل، گروه اول مشکل انسان‌ها را در نظر گرفته، ولی قرار گرفتن در معرض مخاطره‌ی فیزیکی را تا حد زیادی نادیده گرفته است، در حالی که گروه دوم انسان را نادیده گرفته و تنها قرار گرفتن در معرض مخاطره‌ی فیزیکی را مدنظر قرار داده است. در عین حال ساده سازی، این مطلب بیانگر آن است که محققان آسیب پذیری فیزیکی به احتمال زیاد کار هم‌تایان اجتماعی را بیشتر ترجیح داده‌اند. عامل مهم دیگر مقوله‌ی زمان‌بندی و افق برنامه ریزی است. محققان آسیب پذیری اجتماعی بر شرایط گذشته و حال برای اطلاع از تصمیم‌گیری‌های امروز و آینده‌ی نزدیک تمرکز دارند. محققان آسیب پذیری فیزیکی به صورت سنتی بر آینده‌ی میان مدت و بلندمدت (نظیر سال‌های ۲۰۵۰ یا ۲۰۸۰) تمرکز نموده‌اند که دوباره منجر به ناهمگونی نیازهای اطلاعاتی می‌شود. افق‌های برنامه ریزی نیز مهم تلقی می‌شوند، زیرا اگر واحد در معرض قرار گرفتن افق برنامه ریزی بلندمدت را مد نظر داشته باشد (مانند سدها، پل‌ها یا جاده‌ها) تغییرات اقلیمی احتمالاً می‌توانست به تصمیم‌گیری استراتژیک سازگاری به ویژه برای حفاظت از صدمات برگشت ناپذیر کمک نماید. بسیاری از واحدهای در معرض قرار گرفته‌ی اجتماعی افق‌های برنامه ریزی کوتاه مدت یا زمان‌های انتقال را مدنظر دارند و احتمالاً در این حالت نیازی به تغییرات اقلیمی ندارند برای مثال افق‌های سیاست‌گذاری دولتی، نهادی یا شغلی غالباً بر دوره‌های کوتاه تمرکز نموده‌اند.

سومین عامل مهم وضعیت توسعه‌ی منطقه یا شهرستان است. بیشتر کشورهای توسعه یافته در مقابل کشورهای در حال توسعه به عنوان کشورهای با تاب آوری زیاد (کمتر آسیب پذیر) نسبت به تغییر پذیری اقلیمی و تغییرات آن قلمداد شده‌اند. زیرا این تصور، برای درک چرایی مطالعات مبتنی بر آسیب پذیری در کشورهای توسعه یافته تا حد زیادی نسبت به مطالعات پیش بینی گرا نادیده گرفته شده و ساده پنداشته شده است (O'Brien et al., 2004). از طرف دیگر، از آنجایی که بیشتر کشورهای در حال توسعه، در حال حاضر نسبت به تغییرات اقلیمی آسیب پذیر هستند، این نگرش را بیشتر تقویت می‌کند که فرآیندهای ایجاد کننده‌ی این آسیب پذیری نسبت به پیش بینی از (بلند مدت) آینده قابل مشاهده‌تر هستند. علاوه بر این، برخی از ادبیات پیش بینی فصلی آب و هوا نشان می‌دهد که کشورهای در حال توسعه از اطلاعات احتمالاتی به خوبی استفاده نمی‌کنند (Broad Ogallo et al., 2000; van Aalst et al., 2000). بیشتر کشورهای در حال توسعه با سطوح بالایی از فقر، فساد، جنگ داخلی و بی‌ثباتی سیاسی به استفاده از چنین اطلاعاتی به طور موثر مجهز نشده‌اند (Agrawala et al., 2001).



چهارم، انواع مختلف سازگاری نیازمند انواع اطلاعات آب و هوایی متفاوت است. براساس تعریف (IPCC 2001) این نوع از سازگاری به عنوان پیش بینی، برنامه ریزی شده و استراتژیک، و معمولاً توسط تصمیم گیرندگان عمومی ارائه شده است. احتمال‌های تغییرات اقلیمی می‌تواند به صورت بالقوه برای این نوع دسته بندی از سازگاری بسیار مفید باشد. از طرف دیگر سازگاری‌های مستقل، واکنشی و فوری که به صورت عمده توسط تصمیم گیران خصوصی اتخاذ می‌شوند (مانند تغییرات رفتاری) انواع متفاوتی از سازگاری را در شرایط تغییرات اقلیمی شامل می‌شود. این دسته از سازگاری‌ها احتمالاً مفیدتر از پیش بینی‌های اقلیمی نیست زیرا بر مبنای تجربه‌ی مخاطرات اقلیمی و پاسخ به آن‌هاست در حالی که سازگاری برنامه ریزی شده بر مبنای اطلاعات احتمالی اولیه است. این سازگاری‌ها به طور کلی به سیستم‌های انسانی و اکولوژیکی مدیریت شده اشاره دارند و واضح است که با احتمالات اطلاعاتی برای سازگاری در سیستم‌های اکولوژیکی مدیریت نشده مرتبط نیست. در نهایت، چشم اندازهای متفاوت احتمالی نیز از بعد آموزشی و فلسفی (نظیر مقوله‌ی معرفت شناسانه) مد نظر محققان و سیاست گذاران قرار گرفته است. علاوه بر این دیدگاه مفهومی بین محققان آسیب پذیری فیزیکی و اجتماعی می‌تواند بین بخش‌های علوم اجتماعی و طبیعی تقسیم گردد (Dessai & Hulme, 2004; 6). لذا، در نظر گرفتن توأم رهیافت‌های سطح خرد و کلان، جهت تلفیق رویکردهای ذکر شده، در حوزه‌ی ترسیم خط مشی سازگاری نسبت به تغییرات اقلیمی به دلیل جامعیت ناشی از آن‌ها، ضرورتی اجتناب ناپذیر در مطالعات این حوزه قلمداد می‌گردد.

#### ۴. یافته‌های تحقیق

به منظور تبیین پیوند میان عاملیت اجتماعی و ساختار<sup>۱</sup> در حوزه‌ی سازگاری نسبت به خشکسالی، و در راستای مروری بر یافته‌های این پژوهش می‌توان گفت که از اواخر دهه ۱۹۷۰ توجه‌ی خاصی به پیوند سطوح خرد و کلان در علوم اجتماعی مطرح شده است (ریتزر، ۱۳۷۷؛ ۵۹۹). در واقع پیوند میان ساختار و کنش امری پایه‌ای در رشته‌هایی است که در پی درک ماهیت اجتماعی رویدادها هستند (Giddens, 1984; 219) و علم سازگاری نسبت به تغییرات اقلیمی نیز از این قاعده مستثنی نیست. نظریه میدان یا زمینه‌ی اجتماعی، مدلی مفهومی را برای ظرفیت سازگاری و آسیب پذیری نسبت به بلایای محیطی فراهم می‌نماید که فرایندها و عاملیت اجتماعی به عنوان موضوع مهمی در این عرصه برجسته می‌گردد. چرا که رابطه بین سطوح کلان جامعه (ساختار) و سطوح خرد آن (کنش و عاملیت) امروزه یکی از مباحث و مسائل بنیادی در عرصه‌ی مطالعات مخاطرات محیطی به حساب می‌آید. رویکردهای دوگانه یا دو قطبی درباره فرآیند تکوین و صورت بندی مفاهیم یا بر تفوق و برتری سطح کلان بر خرد یا بر تقدم سطح خرد بر کلان تأکید دارند که به تعبیری دیگر می‌توان آن را در



قالب رهیافت‌های از بالا به پایین و از پایین به بالا بیان نمود. تمامی نظریه پردازان این حوزه تا حدودی با دیدگاهی مشابه، به رابطه میان ساختار و عاملیت می‌پردازند. آن‌ها معتقدند که این رابطه بصورت دیالکتیکی است و پیامد آن نیز عملکرد (practice) خواهد بود. از نظر آن‌ها عملکردها بصورت عینی تعیین نشده و محصول و زاده آزاد عاملان اجتماعی هم نیستند. آن‌ها معتقدند گرچه عاملان اجتماعی محصول ساختاراند، اما " لاجرم به پردازش و باز پردازش ساختار مشغولند و حتی این توانایی را دارند که تحت پاره‌ای شرایط ساختاری، آن ساختار را به طور کم و بیش ریشه‌ای تغییر دهند ". نظریه ساخت یابی<sup>۱</sup> (۱۹۸۶) آنتونی گیدنز یا، نظریه ساختاریابی (Giddens' 1986) به تطبیق هسته‌ی تنش علوم اجتماعی بین عاملیت و ساختار کمک می‌نماید و به جای تمرکز محض بر عاملیت یا ساختار (Giddens 1986; 14) هر دو را باهم در نظر می‌گیرد. به عبارتی ساختار و عاملیت را نمی‌توان جدا از هم تصور کرد. آنها دو روی یک سکه هستند و در اصطلاح گیدنز عاملیت و ساختار یک پدیده دوگانه‌اند. از نظر وی «هر کنش اجتماعی در برگرفته ساختاری است و هر ساختاری به کنش اجتماعی نیاز دارد. بنابراین عاملیت و ساختار به گونه‌ای جدایی ناپذیری در فعالیت روزمره در یکدیگر تنیده شده‌اند» (Giddens, 1984; 15). گیدنز (۱۹۸۶) عاملیت را به عنوان قابلیت افراد برای ایجاد تفاوت جهت تبیین امورات یا حوادث قبل از وقوع تعریف می‌نماید که برخی از انواع قدرت را عملیاتی می‌کند و ساختار را نیز به عنوان قواعد و منابعی که کنشی را ایجاد یا تحمیل می‌کند معرفی کرد. این امر به صورت گسترده‌ای ظرفیت سازگاری را هم فعالانه و هم به صورت محدود توسط متغیرهای ساختاری شناسایی و سازماندهی نموده است (Agrawal 2008; Adger et al. 2009; Sydneysmith et al. 2010; Plummer and Armitage 2010; Engle 2010). به کارگیری دیدگاه ساختاریابی به ارتباط سازه‌ی آسیب پذیری و ظرفیت سازگاری با مبانی علوم اجتماعی کمک قابل توجهی می‌نماید. شرایطی که عاملیت را محدود و توانمند می‌کند در جامعه شناسی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. لذا می‌توان گفت سازگاری جوامع نسبت به بلایایی نظیر خشکسالی می‌تواند به عنوان عاملیتی در داخل مجموعه‌ای از تغییرات شرایط ساختاری درک شود. براساس اندیشه گیدنز فعالیت‌ها را نه آگاهی ایجاد می‌کند و نه ساخت اجتماعی واقعیت و نه ساختار اجتماعی، بلکه انسان‌ها ضمن ابراز وجود به عنوان کنشگر درگیر فعالیتی نظیر سازگاری با خشکسالی می‌شوند و از طریق همین فعالیت است که هم آگاهی و هم ساختار ایجاد می‌شود. نظریه‌ی ساختاریابی مورد جالب توجهی از آمیزش اراده باوری و جبرباوری است. متغیرهای زمان و مکان در این نظریه، بستگی به حضور دیگر در زمان و مکان وقوع خشکسالی دارد. شرط اساسی کنش متقابل رودرو این است که به گونه‌ای دیگران در همان زمان مکانی که کنشگر وجود دارد حضور داشته باشند. یک چنین فاصله‌گیری زمانی و مکانی در جهان امروزی بر اثر صورت‌های نوین ارتباطات و حمل و نقل بیش از پیش افزایش یافته است ریتزر، (۲۰۰۶: ۱۳۷۷). بنابراین نظریه ساختاربنندی به جای تأکید بر جوامع



بشری بر سازماندهی‌های نهادها در راستای زمان و مکان نیز تأکید دارد. در واقع برای گیدنز (۱۹۹۴)، یک ساختار اجتماعی روستایی به صورت ساده، الگوی تکرار شده‌ای از تعاملات یا رفتارهای سازگاری نسبت به خشکسالی است. ساختارهای اجتماعی سازگاری را توسط امورات روزمره شان بازتولید می‌کنند. در عین حال همچنین آنان می‌توانند ساختارهای اجتماعی را توسط تغییر شیوه‌هایی که در زندگی خود در پیش می‌گیرند متحول نمایند. توان برای تحول در ساختارهای اجتماعی محدود شده است. ساختار و عامل در یک روابط بازگشتی به وجود می‌آیند گاهی انتخاب‌های افراد اجباری می‌شود اما بصورت بالقوه قابل تغییر است. نظریه ساختاریابی<sup>۱</sup> مجموعه‌ی مفیدی از ابزارها را برای ارتقای درک ما از ظرفیت سازگاری ارائه می‌نماید. این نظریه بیان می‌کند که افراد از طریق کنش‌ها با عمل (تعامل ساختار با عاملیت) مرتبط می‌شوند و اعمال توسط ساختاری به سبک تکرار، شکل می‌گیرند. این نظریه در واقع بحث ظرفیت سازگاری را کمتر انتزاعی می‌نماید؛ مطالعات سنتی به طور کلی عوامل تعیین کننده ظرفیت سازگاری یک جامعه را جستجو می‌کنند. اما نظریه ساختاریابی به این امر می‌پردازد که چرا کنشگران می‌توانند سازگاری خاص در یک مکان ویژه را عملی سازند یا نسازند. رویکردهای سنتی تلاش دارند عناصر ساختار اجتماعی را که با ظرفیت سازگاری در ارتباط اند جدا نمایند. ساختارگراها تشریح فرایندی را که در آن عناصر ساختاری، کنشگران را وادار به اجبار می‌کنند بررسی می‌نماید. در نهایت نظریه ساختارگرا در باب اهمیت مقیاس نشان می‌دهد که انتخاب فرد در شرایط محلی (سازگاری مستقل) شکل می‌گیرد و تصمیم گیران محلی تحت اجبار شرایط ملی و منطقه‌ای (سازگاری بریزی شده) قرار می‌گیرند.

## ۵. جمع بندی و نتیجه گیری

فعالیت اجتماعی بشر، مانند برخی از چیزهای خود بازتولیدکننده در طبیعت، ویژگی بازگشتی دارند. بدین معنی که آنها به دست کنشگران اجتماعی ایجاد نمی‌شوند، بلکه به دست این کنشگران و از طریق همان ابزارهایی که با آنها خود را به عنوان کنشگر جلوه می‌دهند بازآفریده می‌شوند. عاملان در فعالیت‌هایشان و از طریق آنها، شرایطی را بازتولید می‌کنند که این فعالیت‌ها را ممکن می‌سازد. کنش، آمیزه‌ای از عمل‌ها نیست. عمل‌ها تنها از توجه به نسبت کوتاهی به استمرار تجربه زیسته به دست می‌آیند. چیزی که گیدنز (۱۳۸۳) آن را مدل قشربندی ضمیر کنشگر می‌نامد، شامل نظارت تأملی، عقلانی سازی و برانگیختن کنش به مثابه مجموعه فرایندهایی است که در متن و زمینه‌های ویژه نشانده شده‌اند. در هر کنش متقابل، که متشکل از بازیگران و صحنه‌هایی است، نظارت تأملی بر کنش به صورت روال مند، با نظارت بر محیط کنش متقابل همراه است. این پدیده برای حدس زدن مسیراتی کنش در محدوده رابطه‌های زمانی- مکانی که گیدنز آن را "هم‌حضور" می‌نامد بسیار اساسی

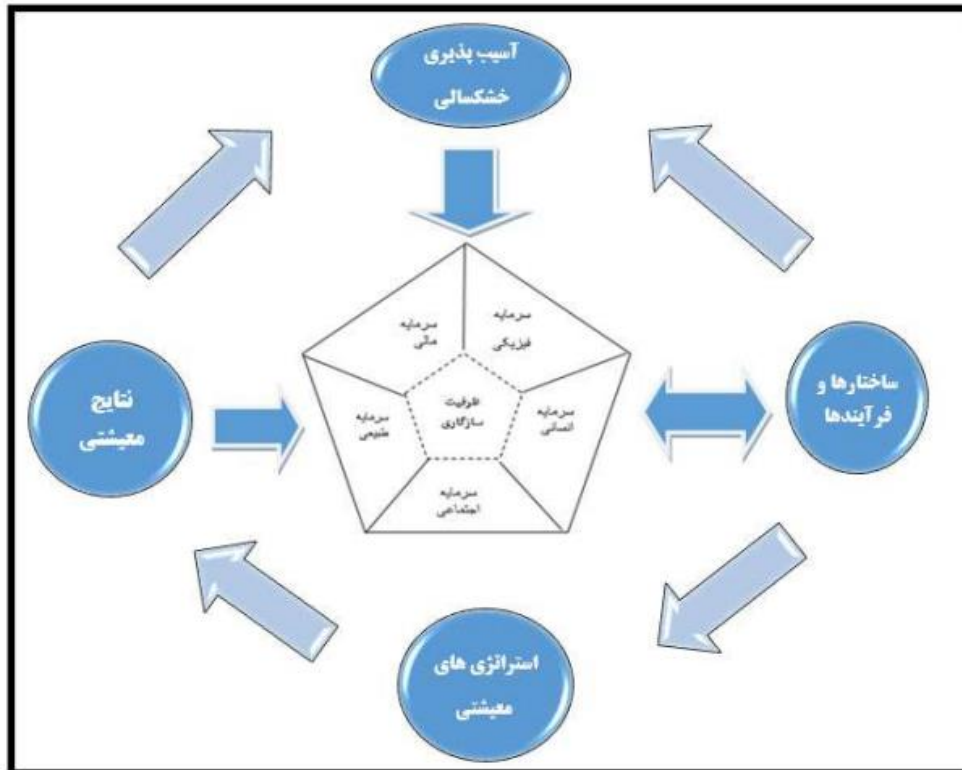




است. عقلانی سازی کنش، در اوضاع و شرایط گوناگون کنش متقابل، شالوده اصلی داوری دیگران درباره شایستگی عمومی کنشگران است. نظریه اجتماعی به عنوان ریشه بحث سازگاری نسبت به خشکسالی می‌تواند درک محققان را در تحلیل آسیب پذیری و حتی تاب آوری به خشکسالی ارتقاء دهد. به واسطه آن پژوهشگران درخواهند یافت که همواره به دو وجه امر سازگاری یعنی ساختار و کنش یا جامعه و فرد توجه کافی داشته باشند و هر دو وجه را در فرایند سازگاری افراد دخیل بدانند. چرا که ضرورت مدیریت کارآمد خشکسالی در سطح کشور به حدی است که در بخش سوم از فصل دوم ماده‌ی ۷۵ برنامه پنج ساله پنجم توسعه جمهوری اسلامی ایران ذکر شده که، با توجه به وجود دوره‌های آب و هوایی خشک در کشور، دولت مکلف است در سرمایه گذاری‌های جدید، فصل‌های کشاورزی، منابع طبیعی، منابع آب و عمران شهری و روستائی، برنامه‌های آب شهری و روستائی، مهار آب‌ها، اصلاح روش‌های آبیاری با همکاری بخش‌های غیردولتی و تقویت نظام بیمه محصولات کشاورزی، کشور را برای مقابله با عوارض خشکسالی مجهز نماید (برنامه پنجم توسعه، ۱۳۸۹). در این راستا فرایند سازگاری و حتی آسیب پذیری نسبت به خشکسالی بدون در نظر گرفتن بافت اجتماعی آن، نمی‌تواند به روشنی درک شود. زیرا بافت زمینه پیدایش، طراحی و اجرای تصمیم سازگاری است. به طور اساسی، رفتار سازگاری به زمینه- وابسته است و هر رفتاری در زمینه‌ای نمود پیدا می‌کند. سازگاری نسبت به خشکسالی در یک ساختار و بافت اجتماعی تعریف می‌شود. به عبارت دیگر سازگاری نسبت به خشکسالی اثر گرفته از قاعده‌ها، مسئله‌ها، مشکل‌ها، پیش فرض‌های اجتماعی، باورها و ارزش‌هایی است که در محیط اجتماعی وجود دارد. بنابراین، سازگاری نسبت به خشکسالی به عنوان یک ساختار پویا بر جریان انطباق در دورن و بیرون از هر پدیده ای اثرگذار خواهد بود. این محیط و سرمایه‌های اجتماعی، انسانی، طبیعی مالی و فیزیکی است که معیاری برای داوری افراد از کفایت سازگاری فراهم می‌کند. بر این اساس، درک محیط سازگاری نسبت به خشکسالی سهم زیادی در شناخت رفتار در یک جامعه خواهد داشت. در واقع، لازمه چنین شناختی توجه به عنصرهای محیط سازگاری است. بر این مبنا می‌توان مدل پیشنهادی و ترکیبی از نظریه ساختاری و سازه‌های سازگاری نسبت به خشکسالی را در قالب شکل (۳) ارائه نمود. همان گونه که در شکل زیر مشاهده می‌شود سرمایه‌های پنج گانه‌ی معیشتی اعم از سرمایه‌های اجتماعی، انسانی، طبیعی مالی و فیزیکی هسته‌ی مرکزی ظرفیت سازگاری نسبت به خشکسالی را تشکیل می‌دهند که تحت تأثیر آسیب پذیری ناشی از خشکسالی قرار دارند. در این راستا ساختارها و فرآیندهای کلان بخش دولتی، تعاونی و خصوصی در تعامل دو سویه با ظرفیت سازگاری جوامع محلی نسبت به خشکسالی قرار می‌گیرند و بر هم کنشی دیالکتیکی را پدید می‌آورند. ساختارها و فرآیندهای مذکور بر آسیب پذیری نسبت به خشکسالی و اتخاذ استراتژی‌های معیشتی در سطح خرد یعنی جوامع محلی مؤثر خواهد بود و استراتژی‌های معیشتی نیز پیامد و نتایج معیشتی کوتاه، میان و بلند مدتی را پدید می‌آورد که این پیامدها نیز خود می‌توانند ظرفیت سازگاری و آسیب پذیری را تحت الشعاع قرار دهند (شکل ۳).



شکل ۳: مدل پیشنهادی و ترکیبی از نظریه ساختاریابی و سازه‌های ظرفیت سازگاری نسبت به خشکسالی



منبع: یافته‌های تحقیق

این رویکرد امکان بررسی و تحلیل جامع و منطبق بر واقعیت‌های اجتماعی رفتار سازگاری، جوامع محلی را فراهم خواهد نمود. یافته‌های این تحلیل واقع بینانه می‌تواند در توسعه و بهبود ادبیات نظری آسیب پذیری، سازگاری و تاب آوری نسبت به خشکسالی راهگشا و اثربخش باشد.



## منابع

- ابوالحسن تنهایی، حسین و کتابیون حکیمی. (۱۳۹۱). بررسی تطبیقی رابطه بین مفهوم عدالت و هویت اجتماعی در قرن معاصر از دیدگاه هربرت بلومر (تفسیرگرا) و آنتونی گیدنز (ساخت‌گرا). مجله مطالعات توسعه اجتماعی ایران، سال چهارم/شماره دوم.
- اطهری، سیدحسین (۱۳۹۰). نظریه ساخت‌یابی یا ساختاربندی گیدنز، مجله‌ی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد.
- برنامه پنجم توسعه. (۱۳۸۹). مجموعه برنامه پنج ساله پنجم توسعه جمهوری اسلامی ایران. معاونت محترم برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی ریاست جمهوری.
- پورطاهری، مهدی؛ رکن‌الدین افتخاری، عبدالرضا و نسرین کاظمی. (۱۳۹۲). نقش رویکرد مدیریت ریسک خشکسالی در کاهش آسیب‌پذیری اقتصادی-اجتماعی کشاورزان روستایی (از دیدگاه مسوولان و کارشناسان) مطالعه موردی: دهستان سولدوز، آذربایجان غربی. فصلنامه پژوهش‌های روستایی، (۴)؛ ۱-۲۲.
- توحیدفام، محمد و مرضیه حسینیان امیری. (۱۳۸۸). تلفیق‌کنش و ساختار در اندیشه گیدنز، بورديو و هابرماس و تاثیر آن بر جامعه‌شناسی جدید. فصلنامه‌ی پژوهشنامه علوم سیاسی، تابستان، دوره ۴، شماره ۳ (۱۵)، صص ۷۹-۱۰۷.
- حسینی، سیدحمیدرضا و هادی موسوی. (۱۳۹۱). ساخت و عامل در نظریه اعتباریات علامه طباطبایی و نظریه ساخت‌یابی گیدنز، فصلنامه‌ی نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان، پاییز و زمستان، دوره ۲، شماره ۲، صص ۱۲۹-۱۵۹.
- داورپناه، محمدرضا و محمود سالاری. (۱۳۹۰). نظریه اجتماعی و محیط استفاده از اطلاعات: نقش ساختار و کنش در شکل‌گیری رفتار و الگوی اطلاع‌یابی، پژوهشنامه کتابداری و اطلاع‌رسانی (مطالعات تربیتی و روان‌شناسی): بهار و تابستان ۱۳۹۰، دوره ۱، شماره ۱، از صفحه ۷ تا صفحه ۲۱.
- ریتزر، جورج (۱۳۷۷). نظریه جامعه‌شناسی در دوره معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ سوم، انتشارات علمی، تهران.
- نقشه جامع علمی کشاورزی. (۱۳۹۱)، سند نقشه جامع علمی کشاورزی. وزارت جهادکشاورزی، سازمان تحقیقات، آموزش و ترویج کشاورزی.
- صدیقی، بهرنگ. (۱۳۸۹). تئوری ساخت‌یابی آنتونی گیدنز: پیامدهای تئوریک و روش‌شناختی و کاربرد عملی آن در جامعه‌شناسی، فصلنامه‌ی پژوهش اجتماعی زمستان، دوره ۳، شماره ۹، صص ۱۴۱-۱۶۷.



- کرایب، یان (۱۳۸۲). **نظریه اجتماعی کلاسیک**. (ترجمه شهناز مسمی پرست). تهران: آگه.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۳). **چکیده آثار آنتونی گیدنز**. (ویراستار فیلیپ کسل، ترجمه حسن چاوشیان). تهران: ققنوس.
- مقدس، علی اصغر و حسین قدرتی، (۱۳۸۳). **نظریه ساختاری شدن آنتونی گیدنز و مبانی روش شناختی آن**. *مجله علوم اجتماعی*، ص ۳۱-۱.
- Adger, W.N. et al. (2009). **Are there social limits to adaptation to climate change?** *Climatic change* 93(3):335-354
- Adger, W.N., (1999). **Social vulnerability to climate change and extremes in coastal Vietnam**. *World Development* 27, 249-269.
- Adger, W.N., (2001). **Scales of governance and environmental justice for adaptation and mitigation of climate change**. *Journal of International Development* 13 (7), 921-931.
- Agrawal, A. (2008). **The role of local institutions in adaptation to climate change**. *International Forestry Research and Institutions Program (IFRI) Working Paper* (W08I-3).
- Agrawala, S., Broad, K., Guston, D.H., (2001). **Integrating climate forecasts and societal decision making: challenges to an emergent boundary organization**. *Science Technology and Human Values* 26, 454-477.
- Barnett, J., (2001) . **Adapting to climate change in Pacific Island Countries: the problem of uncertainty**. *World Development* 29, 977-993.
- Broad, K., Agrawala, S., (2000). **The Ethiopia food crisis: uses and limits of climate forecasts**. *Science* 289, 1693-1694.
- Brooks, N., Adger, W.N., (2004). **Country level risk indicators from outcome data on climate-related disasters: an exploration of the EM-DAT database**. *Ambio*.
- Bryant, C.R., B. Smit, M. Brklacich, T.R. Johnston, J. Smithers, Q. Chiotti, and B. Singh, (2000) : **Adaptation in Canadian agriculture to climatic variability and change**. *Climatic Change* , 45(1), 181-201.
- Cutter, S.L., (1996). **Vulnerability to environmental hazards**. *Progress in Human Geography* 20, 529-539.
- Dessai, S. & Hulme, M. 2004. **Does climate adaptation policy need probabilities?** *Climate Policy*, 4: 107-128.
- Engle, N. L. (2011). **Adaptive capacity and its assessment**. *Global Environmental Change*.
- Engle, N. L. (2011) .. **Adaptive capacity and its assessment**. *Global Environmental Change*, 21(2), 647-656.
- Fankhauser, S., J.B. Smith, and R.S.J. Tol, (1999). **Weathering climate change: some simple rules to guide adaptation decisions**. *Ecological Economics*, 30(1), 67-78.
- Giddens A . (1984). **The constitution of society: outline of the theory of structuration**. *Polity, Cambridge*



Giddens, Anthony. (1986). **The Constitution of Society: Outline of the Theory of Structuration**. Berkeley: University of California Press.

Haddad, B.M., (2005). **Ranking the adaptive capacity of nations to climate change when socio-political goals are explicit**. *Global Environmental Change-Human and Policy Dimensions* 15 (2), 165-176.

IPCC, (2001). **Climate Change 2001: Impacts, Adaptation, and Vulnerability**. Cambridge University Press, Cambridge.

Milly, P.C.D., Betancourt, J., Falkenmark, M., Hirsch, R.M., Kundzewicz, Z.W., Lettenmaier, D.P., Stouffer, R.J., (2008) . **Stationarity is dead: whither water management?** *Science* 319 (5863), 573-574.

O'Brien, K., Sygna, L., Haugen, J.E., (2004). **Vulnerable or resilient? A multi-scale assessment of climate impacts and vulnerability in Norway**. *Climatic Change* 64, 193-225.

O'Brien, K.L., Leichenko, R.M., (2000) . **Double exposure: assessing the impacts of climate change within the context of economic globalization**. *Global Environmental Change: Human and Policy Dimensions* 10, 221-232.

Ogallo, L.A., Boulahya, M.S., Keane, T., (2000). **Applications of seasonal to interannual climate prediction in agricultural planning and operations**. *Agricultural and Forest Meteorology* 103, 159-166.

Plummer, R., & Armitage, D. (2010). **Integrating perspectives on adaptive capacity and environmental governance**. *Adaptive capacity and environmental governance*, 1-19.

Reilly, J. and D. Schimmelpfennig, (2000) : **Irreversibility, uncertainty, and learning: portraits of adaptation to long-term climate change**. *Climatic Change*, 45(1), 253-278.

Smit, B., I. Burton, R.J.T. Klein, and J. Wandel, (2000): **An anatomy of adaptation to climate change and variability**. *Climatic Change* , 45, 223-251.

Smith, J. B., Klein, R. J., & Huq, S. (2003). **Climate change, adaptive capacity and development**. *Imperial College Press*.

Sydneysmith, R., M. Andrachuk, B. Smit, and G.K. Hovelsrud. (2010) . **"Vulnerability and adaptive capacity in Arctic communities."** *Adaptive Capacity and Environmental Governance* 133-156.

Tompkins, E.L., Adger, W.N., (2005). **Defining response capacity to enhance climate change policy**. *Environmental Science & Policy* 8, 562-571.

van Aalst, M.K., Fankhauser, S., Kane, S.M., Sponberg, K., (2000) **Climate Information and Forecasting for Development: Lessons from the 1997/98 El Nino**. *World Bank, Washington, DC*.



## **Theoretical Perspective of Structure and Action in Explaining the Adaptation Behavior to Drought**

*Adel Soleimani, Hassan Afrakhte, Farhad Azizpour, Asqar Tahmasebi*

**Received:** 09 August 2016

**Accepted:** 25 February 2017

The main purpose of this study is to examine the impact analysis of action and structure on adaptation behavior to drought, that based on documentation and literature review. According to this, the role of agency and structure in social science research and understanding of the world based on social theories, especially structuration theory of Giddens were explained. Then, in the direction of achieving the goals of documents such as document of future perspective and holistic scientific agriculture roadmap, how the relationship between structure and action in drought conditions, as social or environmental context within which people live and work, were analyzed. In the next step, different approaches in the study of adaptation and vulnerability to environmental hazards described. The results showed that all activities adapted to drought appears in the social context, and promotion of adaptive capacity can't be clearly understood without considering the social context, because the context rise to, the design, implementation and use of strategies to provide adaptability. This approach allows a comprehensive analysis and review in accordance with the social realities of local communities on adaptation behavior to drought will provide, and thus linking the macro strategies of adaptation to micro strategies of local communities in the areas of adaptability, vulnerability and resilience studies to environmental hazards such as drought will be even.

**Keywords:** *social theory, adaptability, structuration theory, drought.*